



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیکتر از سیاهی چشم به سفیدی اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱

«مدل متقارن - مدل متناظر»

حجة الاسلام والمسلمين حسينى

گروه تحقیقات مبنائى

۷۳/۸/۱۶

«مدل متقارن - مدل متناظر»

تاریخ جلسه: ۷۳/۸/۱۶

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

کد بایگانی کامپیوتری: ۰۱۰۲۷۰۰۳

مؤلف: حجة الاسلام صدوق

تاریخ انتشار: ۷۳/۸/۱۹

حروفچینی: واحد انتشارات دفتر فرهنگستان علوم اسلامی

تکثیر یا چاپ از: واحد انتشارات دفتر فرهنگستان علوم اسلامی

نوبت تکثیر یا چاپ: اول

فهرست

- ۱- مقدمه..... ۱
- ۱/۱- تعریف مدل در مجموعه..... ۱
- ۲/۱- تعریف مدل در نظام ولایت..... ۲
- ۳/۱- مدل یا تئوری مادر..... ۲
- ۲- تحلیل روانشناسی..... ۲
- ۱/۲- تعیین وجه اختلافها و وجه اشتراکها..... ۲
- ۲/۲- مدل متقارن..... ۳
- ۳/۲- مدل متناظر..... ۳
- ۱/۳/۲- مدل متناظر در روانشناسی..... ۴
- ۲/۳/۲- مدل متناظر عامل تکامل تئوری مادر است..... ۴
- ۳/۳/۲- تمامیت و عدم، تمامیت یک علم در تکامل متناظر است..... ۴
- ۳- علوم به معنای بستر تکامل بشر..... ۶

ابتدائاً غرضمان را از مدل خیلی ساده عرض می‌کنیم.

۱- مقدمه:

۱/۱- تعریف مدل در مجموعه

برای مطالعه یک شیء مرکب، اعم از اینکه یک مرکب و یک سیستم غیر حیّ باشد مانند یک سیستم کار (ماشین پیکان)، یا اینکه یک سیستم و یک ارگان باشد، همین قدر که گفتید این سیستم مرکب است، یعنی ترکیب شده، بدین معنی که اگر شما بخواهید تغییرات یک مجموعه را مطالعه کنید، نمی‌توانید فرض بکنید که مرکب نیست و تغییرات هر بعد آنرا علیحده ملاحظه کنید، این روش غلط است و نتیجه آزمایشاتان به این شکل غلط در می‌آید،

به عبارت دیگر چون موضوع مورد مطالعه یک موضوع مشروط است اما شما آنرا مطلق فرض می‌کنید، فرض می‌کنید که مشروط نباشد در حالی که فرض اطلاق در خارج محقق نیست. فرضی که مرکب دارد، فرض وابستگی است، فرض جدایی و رهایی ندارد. پس بنابراین شما باید در برابر یک مجموعه یک مجموعه دیگر بسازید. این مجموعه‌ای را که می‌سازید «مجموعه مفروض» خواهد شد. در مجموعه مفروضتان می‌آئید اصلی‌ترین اموری را که در ترکیب (در فرضتان) نسبت به یک چیز دارید آنها را هم می‌آورید، بین آنها هم یک نسبتهایی (نسبتهای مفروض) برقرار می‌کنید. پس بنابراین شما براساس یک فلسفه، یک شناخت، یک دید که نسبت به یک موضوع دارید یک چیزهایی را اصلی فرض کردید و یک نسبتهایی را هم بین آنها که در تحلیل فلسفی اتان نسبتهای مفروض شماست قرار دادید حالا تغییرات این مجموعه را مثل یک عینک، مثل یک ذره‌بین اندازه می‌گیرید، یعنی شاخصه‌هایی برای این امور مفروضتان طرح می‌کنید که قابل اندازه‌گیری و نمونه برداری است، بنا به مفروض نسبت بین آنچه را هم که نمونه‌گیری کردید برای تحلیلتان از عینیت دارید، من باب مثال شما فرضتان از نظر فلسفی این است که می‌گوئید: باید مجموعه شاخصه‌های «الف» نسبت به شاخصه‌های «ب» یک، ولیکن این نسبت با نسبت بعدی دو، و نسبت سوم هم باید چهار بشود. حالا باید بینید تغییراتی که در شیء واقع می‌شود، آیا به همین نسبت یک، دو، چهار واقع می‌شود؟ یا نه؟ هرگاه که توانستید تغییرات عینیت را کنترل کنید یعنی تغییرات عینیت به نسبت با فرض فلسفی اتان، نزدیک به واقع بود.

(تطابق به واقع «عیناً» امکان ندارد) این مدل شما در تعریف عینیت، موفق شده. حالا می‌آئید تصرف می‌کنید، این بار دیگر خودتان شرایط بهم زدن تغییرات را ایجاد می‌کنید. ببینید آیا پیشگویی شما نسبت به عینیت میتواند درست انجام بگیرد؟ یکبار شما تغییرات شیء را کنترل می‌کردید، این بار خودتان شرایط تغییر را ایجاد می‌کنید اگر توانستید این کار را انجام بدهید، کارائی مدلتان را در کنترل، پیشبرد، یا جهت دادن به عینیت، تمام می‌کنید. بنابراین بصورت کلی تعریف ما از مدل این می‌شود.

۲/۱- تعریف مدل در نظام ولایت

البته اگر این تعریف را کمی عمیق کنید، و از این سطح بالاتر بیاید، باید فلسفه شما بتواند «کم و کیف» (هر دو) را در یک دستگاه حل بکند و از آن تعریف بدهد و لذا نمی‌تواند کمیت را از یک دستگاه منطقی و یک مدل دیگر فرض بکند و کیفیت را از جای دیگر، ترکیب این دو تا، منجر به دو دستگاه می‌شود.

و در کار آمدی نسبت به علوم مختلف شکست می‌خورد، علاوه بر این در تعیین واحد برای شاخصه‌ها، نیز، به شکست برخورد می‌کنید یعنی لزوماً واحدهایی را که برای حجم می‌دهد، واحدهایی را که برای وزن می‌دهد و واحدهایی را که برای یک بعد دیگر مثل سختی یا سستی می‌دهد، (این واحدها) با هم هماهنگ نخواهند بود. البته ابتدا کارایی آنرا

به صورت مطلق نقض نمی‌کند. ولكن کارآمدی آنرا در فراگیری مسائل، می‌شکند.

حالا اگر توانستید در یک مبنای ریاضی ببرید که کیفیت و کمیت در آنجا با همدیگر متحد بشوند یک تعریف واحد پیدا کنند، شما حتما می‌توانید برای شاخصه‌بندی طوری واحدگذاری بکنید که در دستگاه اولتان بتواند کاملا هماهنگ در بیاید، یعنی از حداکثر فراگیری برخوردار باشد. بعد بازگشت کم و کیف به یک دستگاه، منشأ این می‌شود که کیفیتهای مختلفی که در جاهای دیگر و باصطلاح فلسفی از مقوله‌های مختلف هستند همه مدلهایی را که برای آنها می‌سازید می‌توانید در یک مدل مادر همسنگ بکنید.

۳/۱ - مدل یا تئوری مادر

یک چیزی را که بحول الله و قوته (در فرهنگستان) ما مدعی هستیم، تأسیس آن «مدل مادر» یعنی روش. مدل سازی است که توانسته کمیت و کیفیت، هر دو را به یک مبنا برساند. و به همان دلیل صحبت از کم و ریاضیات می‌کند که صحبت از کیف کرده و طبقه‌بندی می‌کند. طبیعتا برای کمیت هم سه مرحله فرض کرده یکی تبعی یعنی ادبیات عمومی، یکی تصرفی که معادلات شامل ماست و یکی محوری که همان مدل مادر است. این بحث باید بتواند هماهنگی و تکامل را اثبات بکند. از اینجا می‌گذریم و وارد متن بحث می‌شویم.

۲- تحلیل روانشناسی

۱/۲- تعیین وجه اختلافها و وجه اشتراکها

آیا مابه‌الاشتراک گرفتن و مابه‌الاختلاف گرفتن بین چند مدل به چه معناست؟ بعد از اینکه بصورت مقدمه یک دید اجمالی نسبت به مدل فرض کردیم می‌آئیم ببینیم که حالا:

در معادلات روانشناسی از دو به بالا را می‌توانیم مقایسه کنیم. در مقایسه، اول می‌گوئیم ایندو چه چیزهایی را مشترک دارند؟ یعنی در مسائل و موضوعات چه راه‌حلی را می‌توانند پیشنهاد بکنند موفقیت این چقدر است؟ در چه حد معضلات را حل می‌کند؟ موفقیت‌های آن تا چه حد است؟ مثلا می‌گوئید که این دستگاه روانشناسی توانسته ۵۰۰ مسئله روانشناسی را حل کند که ۳۰۰ تای آن مشترک است و عضو مجموعه حل موضوعات دیگر هم می‌شود و مدل دیگری هم توانسته آنرا حل کند. ولكن ۲۰۰ تای آن را این مدل حل کرده ولی آن مدل نمی‌تواند حل کند و متعرض آن بشود و در مقابله به شکست برخورد می‌کند. پس کارایی یکی از آنها در یک موارد و مصادیقی از دیگری جدا می‌شود و هر کدام به نسبت مستقلی کارایی پیدا می‌کنند.

این (مقایسه) از نظر فلسفی به ما نشان می‌دهد که هر دوی آنها در بین فرضها دارای یک نواقصی هستند، هیچ کدام آنها مجموعه کاملی را به «نسبت» نپوشاندند. یعنی مدل شامل ما باید بتواند هم مسائلی را که این حل نکرده و آن دیگری حل کرده، بپوشاند و هم باید بتواند مسائلی را که این مدل گرفته و آن دیگری نگرفته، بپوشاند. در اینجا نسبت به مابه‌الاختلاف دقت می‌شود. حالا در مابه‌الاشتراک آنها باید ببینیم زیربنای فرضیه‌اشان در چه چیزهایی مشترک بوده که علت کار آمدی در یک دسته از مسائل شده است، در حالی که ممکن است ظاهر مدلشان با همدیگر پیش فرض مشترکی نداشته باشد. پس بنابراین ما هم مابه‌الاشتراک و هم مابه‌الافتراق آنها را در ارزیابی دستگاهشان، شناختیم.

۲/۲- مدل متقارن

اگر ما بتوانیم مدلی هم سطح با خود اینها، در دستگاه خود اینها، در آن جهت مادی درست کنیم، آنرا مدل متقارن می‌گوییم.

ولی اگر نخواهیم متقارن و شبیه این را درست کنیم. بلکه در سطح دیگری برویم و در موضوع دیگری که اصلا این موضوع نیست وارد شویم یعنی «مدلی بسازیم» برای کنترل این دستگاه، ما اگر مدل بزرگ و مادر را داشته باشیم، باید روانشناسی را با علوم دیگری که لزوماً روانشناسی نیستند و موضوعشان بحث روحی نیست فرضاً بحث در اقتصاد است، یا بحث در علوم سیاسی است، یا (از علوم انسانی هم اگر کسی بتواند خارج بشود) بحث در علوم نظری است، یا بحث در علوم تجربی است همه اینها را باید بتوانیم در مدل مادر داشته باشیم.

فرضا می‌گوئید که من مدیریت تحقیقات را دارم، می‌گویم چگونه مدیریت می‌کنید؟ می‌گوئید: همانطور که دولت برنامه‌ریزی می‌کند. (مثال را پائین‌تر می‌آوریم تا زود به مطلب برسیم؛ دولت یک برنامه‌ریزی را می‌کند که فرضاً در بخش صنعت، در بخش کشاورزی، در بخش نفت، در بخش خدمات، در بخش فرهنگ، این نحوه سرمایه‌گذاریها باید بشود). بعد می‌گوئید دستگاه تحقیقاتی ما در بخش کشاورزی به این بن‌بستها رسیده، بنده می‌گویم: اگر شما مدل مادر داشته باشید، باید بلافاصله بگوئید ربط این بن‌بستها (مثلاً) به مسائلی که مربوط به زمان و مکان و حرکت است، چیست؟ و نتیجه این باید در فلزات چه چیزی باشد؟ باید در مدل متناظر بیاورید و در موضوع علم دیگر، طرح گمانه بکنید، ایشان یک کارآمدیایی در صنعت یعنی در کار اجرایی، در کار عملی، داشته‌اند، عین کار فلسفی، در خود پیاده کردن هم جای گمانه است. در کار فلسفی شما به یک بن‌بستی می‌رسید یک راه حلی را ارائه می‌کنید در صنعت هم تصمیمی را که می‌گیرید به یک نتیجه می‌رسید، یا نتیجه منفی است یا مثبت است باید قابلیت بازگشت و بازتاب نتیجه منفی ایشان را در متناظرش، در یک علم دیگر داشته باشید (البته ترجمه باید از طریق مدل شامل بشود، هرگز مستقیماً این کار انجام نمی‌گیرد، این مسئله که مستقیماً ترجمه شود اصلاً در علم دیگر هم وجود ندارد. بلکه می‌گوئیم مسئله سطح سوم از بلوک دوم (اگر بلوک بندی کرده باشیم) قسمت اول، که فلان موضوع می‌شود، عین همین مسئله را ببینید در بلوک متناظر و مسئله متناظرش چگونه می‌شود.

یعنی به عبارت دیگر: «همانگی توسعه گمانه‌ها» یعنی گمانه‌ها را، که اساس پژوهشها به آن برمی‌گردد (چون علوم به معنی تطرق احتمالات است و قدرت سازماندهی و استنتاج از آن است). گاهی است که در یک مسئله قرار می‌دهند می‌گویند شما در یک مسئله کوچک گمانه بزن هماننگ کن و استنتاج کن. گاهی هم هست که می‌گویند آیا فلان اشکالی را که در مساحی مثلث بود برطرف کردید؟ می‌گوئید: بله می‌گویند: خوب پس نظیر این را در مربع چکار می‌کنید؟! در یک علم خیلی راحت معلوم می‌شود، از یک علم که بالاتر می‌آید، در علوم مختلف برای رفع نواقص باید مدل مادرش وجود داشته باشد.

من: باب مثال: اگر گفتیم کلیه تعاریف هندسه اقلیدسی به استقامت برمی‌گردد یعنی مستقیم بودن خط و انحنا، و در آخر کار نسبت بین دایره و مربع، آن وقت می‌گویند کلیه مسائل را من با زاویه اندازه‌گیری می‌کنم مثلاً مثلث، مربع، لوزی و الی آخر و نسبت به آنها اینطوری حکم می‌دهم که یکی از آنها را که معین کردید من باید بگویم متناظرش در اشکال دیگر چه چیزی می‌شود؟ هر چند آنجا لزوماً عین این زاویه نیست، یک زاویه دیگر است، ولی یک قاعده ما در نسبت به آنها حکم می‌کند، «نسبت بین استقامت و انحنا» آن قاعده حاکم است.» بین علوم هم درست همینطور است شما باید بتوانید متناظرش را در علوم دیگر بیابید...

۱/۳/۲- مدل متناظر در روانشناسی

حالا از علوم دیگر یک قدم پائین‌تر می‌آئیم و در خود روانشناسی می‌گوئیم: مدل متناظر درست کنید، یعنی بگوئید موضوعاتی را که رفتارشناسی اجتماعی می‌گوید با رفتارشناسی کودک، موضوعاً یکی نیست، دوتا است، شما در متقارن هم نمی‌توانید این را پیدا کنید. می‌گویم بحثی را که شما در باره یادگیری کودک دارید چه ربطی به تظاهرات مردم دارد؟

شما می‌گوئید اگر ما دستگاه واحدی داشته باشیم که بگوید این به چند بخش تقسیم می‌شود؟ آن به چند بخش تقسیم می‌شود؟ متناظر با این بخش، در آنجا چه بخشی قرار دارد؟ یا چه بلوکی قرار دارد فلان قسمت آن بلوک هم که مورد سؤال است مثلاً برابر با این هست. آنوقت اگر ما چنین دستگاهی را داشته باشیم می‌توانیم بگوئیم بینید گمانه‌هایی را که در آنجا می‌زنید در اینجا چه می‌شود؟

۲/۳-۲ مدل متناظر عامل تکامل تئوری مادر است

یعنی به عبارت دیگر ما اگر سر جای خودش یک مرکز برنامه‌ریزی برای کارهای اجرایی دولت داشته باشیم، باید بتواند انعکاس هر مشکلی را که در عینیت پیدا می‌شود، در جاهای دیگر ببیند و انعکاس هر حلی را هم که از هر جایی پیدا می‌کند بتواند در جاهای دیگر ببیند، آنوقت نتیجه این مطلب چه چیزی می‌شود؟ می‌توانید تئوری مادران را تکامل بدهید. یعنی هرگاه دیدید که مشکلی را بیان می‌کنند در جای دیگر راه‌حلش هست ولی آن حل قابلیت انتقال ندارد، این محدودیت تئوری مادران را اثبات می‌کند، اثبات می‌کند که این موضوع را فرا می‌گیرد، ولی آن موضوع را نتوانسته فرا بگیرد، والا صحبت‌های شما منتقل می‌شد.

۳/۳-۲ - تمامیت و عدم تمامیت یک علم در تکامل به معنای تعیین مدل متناظر است

اگر موضوع بحثمان «تکامل روانشناسی» باشد، در «تکامل» تمامیت و عدم تمامیت اصل می‌شود. تمامیت وقتی است که شما بتوانید در مدل متناظر هماهنگی‌ها را به هم دیگر برسانید، یعنی سیستم‌تان منسجم باشد، یعنی اگر سؤالی را در علم (مثلاً) سلول‌شناسی پاسخ گفت، باید بتواند عین همان را در ارگان انسان هم موضوع بحث قرار بدهد، عین همین را هم در جامعه موضوع بحث قرار بدهد، در اینصورت می‌گوئیم از انسجام فراگیری برخوردار است. حالا اگر علم را نتوانستید به این شکل آرایش بدهید، این تشتت فلسفی شما را می‌رساند.

به عبارت دیگر قاعده‌مند شدن رفتارهای جامعه، بازگشت می‌کند به اینکه فلسفه شاملتان قدرت ارائه دادن قاعده را داشته باشد.

مثال اول: دو نفر با همدیگر نمی‌توانند تفاهم بکنند، در اینجا دو نوع برخورد داریم، یکی اینکه بگوئیم اینها با غرض با هم برخورد می‌کنند، آدمهای بدی هستند، بدذات هستند یکی هم اینکه بگوئیم اینها نمی‌توانند حرفشان را به همدیگر منتقل کنند. به هم منتقل کردن سخن، یعنی مفاهمه کردن، مشکل ایندو به قاعده‌مند شدن مفاهمه بازگشت می‌کند.

مثال دوم: اگر ما در بانک چهار عمل اصلی را نداشتیم مردم می‌خواستند یک بسته اسکناس بیاورند، بعد هم می‌خواهند تحویل بگیرند، اینها همیشه با تحویلدار بانک دعوا خواهند داشت برای اینکه بانک می‌گفت چند دفعه آمدی پولهایت را گرفتی و بردی، اینهم می‌گفت نه! من خیلی پول آوردم به اندازه خیلی نبردم. همه دعوایایی که در دنیا می‌شود عین همین است، قدرت عدم تفاهم، ضعف در تفاهم، منشأ درگیری می‌شود. خوب شما مفاهمه را قاعده‌مند می‌کنید، و آنرا با یک علائم خاص کتابتی هم مقید می‌کنید. آن یک قاعده است! خود کتابت هم یک قاعده است، در اینصورت به تفاهم می‌رسد. اگر شما بتوانید برای کلیه رفتارهایی را که می‌گوئید موجب تشتت در جامعه هست عین همین کار را انجام بدهید و بخواهید آنها را قاعده‌مند کنید، مدل شما قاعدتا باید بتواند از انسجام اجتماعی متکاملی برخوردار باشد.

حالا اگر تغییر در مقیاس که پیدا می‌شود، تغییر در مقیاس «تفاهم» هم بشود می‌توانید بگوئید که شامل است. یعنی اگر سرعت اتومبیل‌تان را که بالا می‌برید قواعد رانندگی آن هم متناسب، قواعد کنترل و هدایتش هم متناسب، بالا رفته باشد، صحیح است که بگوئیم این سرعت را داشته باشد. ولی اگر سرعت از ۷۰ به ۱۴۰ و بعد به ۲۱۰ برسد ولی فرمان، قدرت کنترل نداشته باشد ترمز قدرت کنترل نداشته باشد، کلاچ کار خودش را نتواند بکند دنده را نتواند جابجا کند، خوب این سرعت متکاملی نیست، سرعت ناهنجاری هست. اگر ابزار کنترل اجتماعی شما که جامعه را به وحدت

می‌رساند نتواند به همراه بالا رفتن مقیاسها بالا برود، ارتباطات شما هماهنگ‌تر نمی‌شود، بلکه مشتت‌تر می‌شود.

اگر گفتند یک علم در مقیاس توسعه پیدا کرده، تا دیروز کمیت را، اندازه را، در طول بکار می‌گرفتیم، ولی امروز اندازه را نسبت به دو وصف ملاحظه می‌کنیم، بعنوان مثال می‌گوئیم: اندازه مقیاس طول را کوچک می‌کنیم، تا به میکرون می‌رسد که از این نمی‌توانیم کوچکتر بکنیم، بعد می‌گوئید نسبت بین دو وصف (رنگ) را در قوس الکتریکی می‌گذاریم، نورش را هم تجزیه می‌کنیم، فرضاً نسبت رنگ بنفش به فلان رنگ، یعنی آثار، اوصاف و نسبتشان را با هم ملاحظه می‌کنیم، دو باره آنجا هم فانتوم متر را بکار می‌گیریم و طول را اندازه می‌گیرید ولی این طول، نسبتی را بین دو وصف ملاحظه می‌کند، می‌گوئیم چه نسبتی بین این وصف و آن وصف است! این عین مجموعه می‌شود. بکار گرفتن واحد کمی‌امان را در مجموعه‌ها که به معنی تغییر مقیاسش است از تک خصلت به نسبت بین دو خصلت در آوردیم.

عین همین را هم باید بتوانیم در نسبت بین دو علم جاری کنیم، فرار از اینکه بگوئیم این علوم تجربی است، این علوم نظری است، این علوم انسانی است مثل فرار از این است که بگوئیم طولش چکار به وزنش دارد؟ این چه حرفی است که شما می‌زنید که می‌گوئید موضوع همه علوم باید در یک تئوری مادر برود؟

۳- علوم به معنای بستر تکامل بشر

خوب علوم به‌رحال هم می‌خواهد تکامل جامعه بشری را تحویل بدهد، کار دیگری که نمی‌خواهد بکند، می‌خواهد بستر تکامل جامعه بشود، بستر تکامل که نمی‌تواند تکه تکه بشود، اگر ما داریم آنرا تکه تکه می‌بینیم، باید این ضعف را برطرف کنیم، بعد از این بدتر! اینکه در یک علم بیائیم بگوئیم اینجا را هم تکه تکه بکنیم، مثلاً بیائیم در روانشناسی بگوئیم آنرا در مدل مادر ملاحظه نکن و مسائل را هم در دستگاه دیگر متناظر نکن! اینها دو موضوع مختلفند! آن جزء علوم سیاسی است موضوعش هم رفتار سیاسی جامعه! موضوع این هم رفتار کودک است! چرا می‌خواهی اینها را با هم قاطی کنی؟ چرا متناظر درست می‌کنید می‌گویم خوب من اگر نتوانم این دو تا را که به عنوان دو وصف از حیات بشر هستند هماهنگ کنم چگونه می‌توانم رفتار بشر را قاعده‌مند بکنم؟ رفتار کودک، پرورش همین کودک است و رفتار اجتماعی، همین تظاهرات! ایندو با یکدیگر ارتباط دارند.

نتیجه = پس بنابراین در مدل متناظر و متقارن و ارزیابی تجربی آن می‌خواهیم دو قسمت را عرض کنیم:

مدل متناظر را شما باید در نظام شامل و بزرگ داشته باشید طبیعتاً این نظام شامل، نمی‌تواند در دستگاه کفر وجود داشته باشد، زیرا هماهنگ‌سازی عمومی ممتنع است جز بر پایه فلسفه‌ای که سازگار با تکامل حیات بشر و نظام ولایت باشد اما قرینه سازی را از خود آنها در همان دستگاه کفر می‌توانید داشته باشید مثلاً الان همه مدل‌هایی را که کفار درست کرده‌اند براساس پیش‌فرضهای حسی، روشهای حسی و برآیندهای حسی است، در آنجا مدل متقارن درست کردن طبیعتاً حسی است و باصطلاح ما الحادی یا به شکل التقاطی می‌شود، البته همه اینها در جای خود قابل بحث و استدلال است و در نهایت اینکه وارد شدن به کل این کار در دیدن ناتوانی و ناتمامیت تئوری عینی روانشناسی، کارهای مبسوطی را می‌طلبد.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته